

دکتر محمود شفیعی

همه گویند ولی گفته سعدی دگر است!

بی شک سخن سعدی ، چه نظم و چه نثر ، عالیترین سخن فارسی است . پایه استواری که بهمت گویندگانی بزرگ چون رودکی ، دقیقی و فردوسی و نویسندگان فاضل مانند ابوالفضل بیهقی برای سخن نغز پارسی گذاشته شد یا نظم و نثر سعدی باوج کمال و حد جمال رسید . از اینروی صرافان سخن و ارباب ادب سعدی را بحق افصح المتکلمین خوانده اند و او را جزو سه تن از بزرگترین گویندگان شعر فارسی دانسته اند (فردوسی و نظامی و سعدی) . گلستان از نظر ایجاز و مناسبات لطیف لفظی و معنوی در سرحد اعجاز است چنانکه نه فقط نمیشود کلمه ای بر عبارتش افزود یا از آنها کاست بلکه غالباً نمی توان لفظی را با مرادف و هم معنی خود هم عوض کرد . هر معنی با کوتاهترین عبارات آمده است . معانی فراوان با الفاظ اندک و مناسب . بوستان و غزلیاتش هم از چنین خصوصیتی برخوردار است ؛ حد همین است سخندانی و زیبایی را !

این مدعا چنان بدیهی است که منکری ندارد . هر کسی از خودی و بیگانه بآن مقرر و معترف است . هرگز کسی نتوانسته است به فصاحت و بلاغت سعدی انگشت گذارد تا نیازی به دفاع باشد . فقط گاهی کسانی که با ادب فارسی

بیگانه اند از روی عدم دقت یا برای خود نمایی به مفاهیم کلام شیخ و موضوعات و مطالب او ، نابجا خرده می گیرند !

در مقدمه ناگزیریم که بگوئیم اولاً اگر شیخ بزرگوار جز این سه بیت :
 بنی آدم اعضای یک پیکرند (۱) که در آفرینش ز یک گوهرند
 چو عضوی بدم آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار
 تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی !
 یا این بیت :

که مرد ارچه بر ساحل است ای رفیق نیاساید و (۲) دوستانش غریق !
 یا این مصراع :

بکن هر آنچه بشاید نه هر چه بتوانی !

اثری باقی نمانده بود ، همین چندبیت (که نظایری هم فراوان دارد)
 برای معرفی علو مقام استاد بسنده بود .

ثانیاً کسانی که گاه ایرادی ناروا به سخن سعدی می گیرند غالباً از چند چیز بی اطلاعند : ۱ - محیط و زمان و مکان را در نظر نمی گیرند و میخواهند در فلان مسأله تربیتی ، اخلاقی ، تاریخی ، مذهبی و جز اینها نظر سعدی در هفتصد و اندی سال پیش چنان باشد که امروز هست (درست یا نادرست) . ۲ - تحول زبان را در نظر ندارند و مثلاً به بهانه برخی تعصبات می گویند چرا سعدی در سخن خود پارای از لغتهای عربی را بیشتر از امروز بکار برده است . ۳ - تصور می کنند در سخن سعدی گاهی مفاهیمی متناقض وجود دارد و از اینگونه بهانه جوئیها ناوارد .

ما در اینجا می خواهیم با کمال اختصار باین قبیل اظهارات و تصورات

پاسخی شایسته بدهیم و بنوشته‌ای خاص یا نویسنده‌ای مخصوص هم نظر نداریم. از خوانندگان فاضل و خوش قریحه «ارمغان» هم تقاضا داریم قبل از پایان مقال روی این گفتار قضاوت نفرمایند. باشد که سخن بسمع رضا قبول افتد!

گفته‌اند در سخن سعدی گاهی تناقض هست. مثلا در جایی می‌گوید:

مرد باید که گیرد اندر گوش و در نوشته است پند بر دیوار!

و در جای دیگر:

عالمی را که گفت باشد و بس هر چه گوید نگیرد اندر کس!

ما در این دو بیت تناقضی نمی‌بینیم. مفهوم بیت اول این است که حرف بجا و بحق را باید پذیرفت از هر که و هر جا باشد. انظر الی ما قال ولا تنظر الی من قال. این دستوری است در مورد آموختن و بجای خود کاملاً بجاست.

در بیت دوم می‌گوید:

کسی که بگفته خود مؤمن نیست و بآن عمل نمی‌کند گفتارش اثر مطلوب را نخواهد داشت: رطب خورده منع رطب چون کند؟ این هم بجای خود

صحیح است. چنانکه آورده است:

سخن کز دل برون آید نشیند لاجرم بر دل!

پس اختلاف و تناقضی در سخن نیست.

و نیز گفته‌اند: سعدی در موردی می‌فرماید:

دروغ مصلحت‌آمیز به از راست فتنه‌انگیز!

و در جایی دیگر:

گر راست سخن گویی و در بند بمانی

به زآنکه دروغت دهد از بند رهایی!

تصور میکنند: عبارت اول هم بدآموزی است و هم بایست بعد متناقض پاسخ اینکه: عبارت نخستین بدآموزی نیست. باید مورد کلام و شأن مقال را دید. این گفته مربوط بداستانی است که خلاصه آن چنین است: پادشاهی بکشتن بیگناهی اشارت کرد. بیچاره در حالت نومیدی ملک را زیر لب دشنام میداد. شاه پرسید چه می گوید و زبیری خیر اندیش گفت می گوید: والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس. ملک براو رحمت کرد و از سرخونش در گذشت اما زبیری دیگر از لحاظ مخالفت با آن وزیر ملک را گفت: وزیر خیانت کرد و دروغ گفت. چه آن شخص ملک را دشنام می گفت شاه پرخاش گفت: دروغی که او گفت بسی بهتر از راستی است که تو گفتی چه آن را روی در مصلحتی بود و این را پایه بر خباثت. باید انصاف داد که آیا آن دروغ در آن هنگام با آن حسن نیت از آن راست توام با کینه توزی و مظلوم کشی بهتر نبوده است؟ حکم کلی نیست و برای موردی خاص است. اگر هم بخواهیم حکم را کلی و عمومی تصور کنیم توجیهش این است: فتنه انگیزی آنچنان بد است که از دروغ هم که خود زشتترین خوبیهاست بدتر است. اینجا منظور مذمت فتنه انگیزی است نه تمجید و تعریف از دروغ گویی چنانکه اگر شخصی در شدت بیزاری از رشوه بگوید: رشوه خواری از دزدی بدتر است. مسلماً مقصودش تحسین دزدی نیست بلکه غرض جلوه دادن بدی و قبح رشوه خواری است. دو چیز زشت را باهم مقایسه کردن و یکی را زشتتر دانستن هرگز دلیل زیبایی آن دیگری نتواند بود.

باز در مورد تناقض گفتار می پندارند: سعدی در «جدال سعدی با مدعی» هم سخن متناقض گفته و هم جانبداری اغنیا را کرده است.

می گوئیم سعدی مناظره‌ای ترتیب داده است . از یکسو خود سعدی طرفدار توانگران خیر و نیکوکار و از سوی دیگر مدعی او طرفدار درویشان ریاکار و بی بند و بار و هریک معایبی را می گویند و نقدی می کنند و تناقضی در میان نیست محاسن و معایب را خوب بر می شمارد و خوب نتیجه گیری می کند . همچنین بعنوان تناقض گویی گفته اند که سعدی درجایی گوید :

پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است
 تربیت نااهل را چون گردگان بر گنبد است!

یعنی هر کس با هر سرشت و نهادی که هست همان خواهد بود و در حقیقت اثر تعلیم و تربیت را مؤثر می داند و این خبر را نقل می کند :

کل مولود یولد علی الفطره ثم ابواه یهودانه ویمجسانه وینصرانه (و منظور از فطرت ، فطرت پاک مسلمانی است)

گوئیم این دو مطلب در داستانی است به شروع : طایفه ای دزدان عرب . . . و اینجا اظهار نظر دو کس در باره جوانی است از طایفه که باسارت در آمده بود . یکی می گفت جوانی است مستعد شاید تربیت نیکو پذیرد . دیگری می گفت خوی بد دزدان را گرفته و قابل تربیت نیست . بعلاوه لازم نیست که نظر سعدی درباره آموزش و پرورش در هفتصد سال پیش درست همان باشد که امروز می پندارند .

باز می گویند چرا سعدی تلقین چاپلوسی و درس بدآموزی داده گفته است :

اگر خود روز را گوید شب است این
 بیاید گفت اینک ماه و پروین !

میگوئیم بدآموزی نیست . بر سبیل طنز و انتقاد ، اخلاق مردم زمان خود

و دست اندرکاران را بیان می‌کند چنانکه برسبیل موعظت فرماید :

هر که شاه آن کند که او گوید حیف باشد که جر نکو گوید !

همچنین گفته‌اند که چرا سعدی گفت :

سعدیا حب وطن گرچه حدیثی است شریف

نتوان مرد به ذلت که من اینجا زادم !

و چرا در حملهٔ مغول ایران را ترك گفت و به طرابلس رفت که « با

جهودان بکار گل گرفته شود » .

می‌گوییم : نخست باید دید وطن در زمان سعدی چه مفهومی داشته

است . مسلماً مفهوم وطن در آن عصر غیر از این است که در یکی دو قرن اخیر

بدان داده شده است .

در زمان سعدی و تحت تعالیم اسلامی ملت مسلمان یکی بود و میهن

معنی خاصه . قومی و نژادی نداشت . خاصه اینکه از نظر صوفیه وطن معنی

دیگری بخود گرفته بود :

شهرش گاه علوم انسانی و مطالعات فریبگی

این وطن مصر و عراق و شام نیست

نهال جامع علوم انسانی

این وطن شهری است کاورا نام نیست .

از این جهت است که می‌گوییم در قضاوت روی آثار گذشتگان و بخصوص

بزرگان ادب باید وضع زمان و مفهوم کلمات و تحول زبان را فراموش

نکرد تا بخطا داوری نکنیم .

بعلاوه حملهٔ مغول در آن زمان بلای آسمانی تلقی شده بود . یکی از

صوفیهٔ بزرگ گفته است : « باد بی‌نیازی الهی وزیدن گرفته است تا کور شود

هر آنکه نتواند دید . جلال‌الدین خوارزمشاهی (منکبرنی) در برابر مغول
 دلیرانه مقاومت کرد و کاری از پیش نبرد . اتابکان فارس با مغول کنار آمدند
 و مماشات کردند و در نتیجه قسمتی از ایران و آثار ایرانی را حفظ کردند .
 آیا در چنین اوضاع و احوالی سعدی چه باید می کرد ؟ باید يك تنه در برابر آن
 سپاه خونخوار می ایستاد ؟ آیارجالی که در مواقع بحرانی کشور خود را رها
 می کنند و بسر زمین دیگر می روند و برای کمک بمردم کشور خود می کوشند
 خیانتکارند ؟ اگر سعدی در حمله مغول مانند عطار کشته میشد و ما از آثار
 او بی بهره می ماندیم بهتر بود ؟ خسارات ترک تاز مغولان وحشی جبران
 می شد ؟ (۳)



(دنباله دارد)

ژوهرشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

۱ - در بعضو نسخ بجای يك پيكرند يك ديكرند آمده است .

۲ - واو حالیه بمعنی درحالی که ، با حذف فعل باشند .

۳ - تقاضا داریم بدنباله موضوع توجه کنند که سخن اصلی ، در نتیجه گیری و پایان

گفتار است .